

شعر و سرامی

نقد و تحلیل استعاره در
دیوان ناصر خسرو

دکتر عبدالحسین سرامی

به نام خداوند جان و خرد

زَرِ بویا

نقد و تحلیل استعاره در دیوان ناصر خسرو

مؤلف: دکتر عبدالحسین سرامی

ویراستار: مهرآوا ارمندپور

انتشارات ترفند

تهران ۱۳۹۸

سرشناسه	:	سرامی، عبدالحسین، ۱۳۳۱ -
عنوان قراردادی	:	دیوان. برگزیده. شرح Divan. Selection. Interpretation
عنوان و نام	:	زر بویا: نقد و تحلیل استعاره در دیوان ناصر خسرو/ مولف عبدالحسین سرامی؛ ویراستار مهرآوا ارمندپور.
مشخصات نشر	:	تهران: ترفند، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۳۹۶ ص؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۵۹۶۳-۵۱-۹
وضعیت	:	فیفا
یادداشت	:	کتابنامه.
عنوان دیگر	:	نقد و تحلیل استعاره در دیوان ناصر خسرو.
موضوع	:	ناصر خسرو، ۳۹۴ - ۴۸۲ قی. - دیوان -- نقد و تفسیر
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۴ قی. - تاریخ و نقد
موضوع	:	Persian poetry -- 10th century -- History and criticism
موضوع	:	استعاره در ادبیات
موضوع	:	Metaphor in literature
شناسه افزوده	:	ارمندپور، مهرآوا، ۱۳۶۰ - ویراستار
شناسه افزوده	:	ناصر خسرو، ۳۹۴ - ۴۸۲ قی. - دیوان. شرح
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۸ ۴۷۵/س PIR4۷۵



تلفن: ۰۹۱۲۰۳۸۰۸۶۸ - ۶۶۹۵۵۴۴۱
www.tarfand.persianbook.net

زر بویا

نقد و تحلیل استعاره در دیوان ناصر خسرو

مؤلف: دکتر عبدالحسین سرامی

ویراستار: مهرآوا ارمندپور

نوبت چاپ: نخست ۱۳۹۸

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹ - ۵۱ - ۵۹۶۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

© حق چاپ: ۱۳۹۸، نشر ترفند

تقدیم به همسر عزیزم

از خانم مهرآوا ارمندپور که در نهایت دقت و صبوری کار ویرایش
این کتاب را بسامان رسانده‌اند، صمیمانه سپاس گزارم.

فهرست

۷.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	مقدمه.....
۳۳.....	فصل اول: تحلیل و طبقه‌بندی استعاره براساس مستعارمنه و مستعارله.....
۱۸۵.....	فصل دوم: استعاره‌های کنایی.....
۲۵۷.....	فصل سوم: استعاره‌های مرکب و تمثیلی.....
۲۶۵.....	فصل چهارم: استعاره و ابتکار و هنر ناصرخسرو.....
۲۸۷.....	فصل پنجم: تحلیل و طبقه‌بندی موضوعی و تقابل استعاری.....
۳۱۵.....	فصل ششم: استعاره‌های کنایی به صورت اضافی استعاری.....
۳۴۱.....	فصل هفتم: استعاره‌ی تبعیه.....
۳۴۹.....	فصل هشتم: منابع تصویر در دیوان ناصرخسرو.....
۳۹۵.....	کتاب‌نما.....

پیشگفتار

این کتاب پژوهشی در زمینه‌ی یکی از مباحث مهم نقد ادبی است؛ یعنی، نقد و تحلیل «استعاره» در دیوان ناصرخسرو.

برای انجام این امر در ابتدا تمامی ابیاتی که در آن‌ها استعاره و تشبیه به کار رفته بود، استخراج شد تا مواد خام لازم برای تحقیق آماده گردد و در گام اول با مقایسه‌ی دو سوی تشبیه و استعاره برای مواردی که بین وجه شبه و جامع یک تشبیه و یک استعاره قرابت و شباهتی وجود داشت، کار پژوهش و تحقیق گسترش یافت.

نگارنده با ملاحظه‌ی موارد فوق، ابیات استخراج‌شده‌ی دارای استعاره را به چند صورت طبقه‌بندی نمود، به این معنا که یک بار کلیه‌ی بیت‌هایی را که در آن‌ها یک «مستعار» واحد یا مستعارله‌های متفاوت به کار رفته بود از بقیه‌ی ابیات جدا کرد تا در مرحله‌ی اول مشخص شود که در دیوان ناصرخسرو برای یک مستعار چند مستعارله به کار رفته است؛ سپس، بار دیگر ابیات را براساس موضوع و نوع مستعارله تفکیک و طبقه‌بندی کرد تا کار پژوهش برای نقد و تحلیل و امکان دستیابی سریع و سهل به مستعارله‌های موجود فراهم گردد.

برای نمونه در مورد وحدت مستعار و کثرت مستعارله می‌توان مستعار «تیر» را در نظر گرفت که برای سه مستعارله یا شبه متفاوت؛ «قامت راست»، «شاخه‌ی درخت» و «شعاع و پرتو ستاره» به کار رفته است. و یا در مورد وحدت مستعارله و کثرت مستعار می‌توان به مستعارله «نفس» اشاره کرد که دربارهی مستعارهای متنوع: آهرمن، آتش، اژدها، افیون، دیو، مرکب بدخو و ملعون وثن^۱ به کار رفته است.

برای سهولت مراجعه، فهرستی الفبایی از تمام مستعارهای دیوان تحت عنوان «منابع تصویر در دیوان» تهیه گردید که از رهگذر رجوع به آن می‌توان به تنوع و تعداد مستعارهای دیوان دست یافت و در صورت لزوم جامع یا وجه شبه متفاوت در هر مورد را پیدا کرد.

از ویژگی‌های دیگر این کار که خود مقدمه‌ای برای تسهیل در امر نقد و تحلیل استعاره در دیوان ناصرخسرو می‌باشد آن است که کلیه‌ی استعاره‌های کنایی دیوان، به صورت فهرستی موضوعی و الفبایی تنظیم گردید تا این امر علاوه بر آن که پژوهشگر را با تنوع و تعداد استعاره‌های کنایی دیوان آشنا می‌سازد او را در تحلیل این گونه استعاره‌ها و آشنایی با ذهن تصویرساز و خیال‌اندیش ناصرخسرو یاری نماید.

با وجود این طبقه‌بندی، پژوهشگر می‌تواند با مراجعه به یکی از فهرست‌های مذکور به تصاویر متعدد و متنوع استعاری دیوان وقوف یابد و نیز، چنانچه قصد او تحقیق سبک شناسانه یا زیباشناسانه و یا نقد شخصیت و منش ناصرخسرو باشد مقدمات و مواد لازم را در کوتاه‌ترین زمان به دست آورد.

مستعارهای دیوان، با توجه به موضوع نیز طبقه‌بندی شده است؛ مثلاً، تصاویری که مربوط به موضوع «خدا»، «انسان»، «مردم»، «باغ»، «آسمان»،

۱. وثن: بت، صنم.

«عدد»، «ممدوحان ناصر خسرو» و «زمان»، امور مربوط به «حواس ظاهر» و صدها موضوع دیگر است، زمینه‌ی لازم را برای نقد و تحلیل بیشتر فراهم می‌نماید.

جامعیت نسبی این طبقه‌بندی‌ها گذشته از آن‌که کار تحقیق و نقد و تحلیل استعاره در دیوان را آسان می‌نماید باعث می‌شود که پژوهشگر بتواند با مراجعه به این تحقیق که حکم «فرهنگ تحلیلی استعاره» در دیوان ناصر خسرو را نیز دارد به اموری افزون بر موضوعات متناسب با نام و عنوان این کتاب دست یابد. به عنوان مثال، با توجه به اینکه استعاره‌های مذکور در متن همراه با صفاتشان درج گردیده‌اند هر محقق یا پژوهشگری به راحتی می‌تواند به تنوع صفات یک مستعار واحد دسترسی یافته و مثلاً ملاحظه کند که برای مستعار واحدی مانند «چرخ»، صفات متنوعی مانند: اخضر، اعظم، برنا، برین، کبود، پیر، دونده و روان، سبز، عالی، کیانی، گردا، مدور، نیلگون و نیلوفری به کار رفته است؛ نیز، دریابد چگونه شاعری مانند ناصر خسرو به کمک افزودن صفتی یا قیدی بر مستعاری توانسته است از ابتذال ناشی از تکراری بودن این مستعارها بکاهد.

به این دلیل که گاه یک بیت می‌توانست شاهی برای چند مورد مصداق واقع شود و ذکر آن‌ها بر حجم کار می‌افزود، برای جلوگیری از تطویل و کم کردن حجم کتاب به ذکر شماره‌ی بیت شاهد در متن بسنده شد و ابیات مورد اشاره در متن در فهرست ابیات پایان کتاب، جای داده شد.

در کار نقد و تحلیل استعاره‌های دیوان آن‌چه بیشتر بدان پرداخته شد و با موضوع کتاب در ارتباط بود، توضیح این مطلب بود که بخشی از استعاره‌های دیوان مبتکرانه و محصول خیال شخص ناصر خسرواند؛ برخی برساخته و تقلید از سنت شعری رایج زمان شاعر است و تعدادی از این استعاره‌ها متأثر از فرهنگ قرآنی، اسلامی و اسماعیلی شاعر است.

شیوه‌ی ساخت و ترکیب استعارات دیوان و نیز انواع آن به لحاظ

ساختمان ظاهری و همچنین از نظر موضوعات و مفاهیمی مانند: دینی، فلسفی، علمی، حروفی، شاعرانه و ... مورد بحث و بررسی و نقد قرار گرفته است.

همچنین در این تحقیق کوشش لازم به عمل آمد تا نشان داده شود ناصرخسرو چگونه توانسته است استعاره‌های تکراری را به کمک هنرمندی و خلاقیتش دلپذیر نماید؛ نیز، چگونه توانسته است گاه با ایجاد زنجیره‌ای از تصاویر که در نهایت تناسب با یکدیگر قرار دارند، کاری نزدیک به اعجاز انجام دهد^۱ یا از رهگذر تقابل بین تصاویر، چگونه توانسته است بر زیبایی کلام و شعر خود بیفزاید؛ البته، این امر جدای از به کارگیری سایر صناعات شعری و بدیعی است که او به زیبایی در شعر خود از آن‌ها بهره جسته است.

در این جستار کوشش شد با ورود به فضاهاى فکری و عقیدتی ناصرخسرو نشان داده شود که شعر او تا چه حد از تصاویر فلسفی، علمی، عرفانی و مذهبی رنگ پذیرفته است، و با انگشت گذاشتن بر بعضی از تصاویر پرکاربرد دیوان مشخص شود که او به لحاظ شخصیتی تا چه حد مردی اصلاح‌گر و دارای بینش سیاسی و دیدگاه فلسفی و عرفانی است.

غور در تصاویر شعری او نگارنده را بر آن داشت تا ادعا کند که اگر چه او به شدت مردی موحد و مذهبی و تا حدودی متعصب است و تصاویر و باورهای مذهبی و اسماعیلی در شعر او فراوان است اما با این همه این امر مانع از آن نیست که بگوییم او شاعری است با تمامی خصوصیات یک شاعر بزرگ و تصاویر شعری او نیز حکایتگر تجربه‌های شخصی و حسی اوست و به خوبی توانسته است از آمیزش خیال و فلسفه در شعر خود به ساحت‌های دیگری از تجربه‌ی شعری دست یابد و از سویی بینش اسماعیلی خود را در

۱. شواهد در ذیل عنوان «زنجیره‌ی تصاویر» در متن ارائه گردید.

کنار تأثیرپذیری از قرآن بنشانند و با وجود آن که غالباً هر دو سوی تصاویر او حسی است اما عنصر خیال شعر او را در عالی‌ترین سطوح شعری قرار داده است. در نهایت آن که علی‌رغم زبان تند و گزنده‌اش در مواجهه‌ی با مردم نادان و ناصبیان، وی به شدت اهل مدارا و رأفت و در یک کلام جوانمرد است.

وجه تسمیه‌ی «زَرِ بویا» برای عنوان کتاب برگرفته از بیتی از ناصرخسرو است؛ او شعر و سخن خود را به گوهرِ گویا و زَرِ بویا تشبیه کرده است: درجی است ضمیرش نه که گنج است پُر گوهرِ گویا و زَرِ بویا

از عزیزان و دست‌اندرکاران چاپ این اثر خصوصاً آقای نیایش سرامی، مدیر محترم نشر ترفند، که در تمامی مراحل کار در پدیدآمدن این کتاب همکاری داشته‌اند قدردانی می‌نمایم.

در پایان، وجود هر نوع لغزش و سهو و خطا را به عنوان قصور و تقصیر خویش پذیرا بوده و از ارباب نقد و تحلیل انتظار ارشاد و راهنمایی دارم.

عبدالحسین سرامی

کرج- پاییز ۱۳۹۷

مقدمه

استعاره

«یکی از پریشان‌ترین تعریف‌ها، در کتب بلاغت پیشینیان، استعاره است. تعریف‌های مختلف و نمونه‌های گوناگونی که از این کلمه در آثار متقدمان آمده، نشان می‌دهد که ایشان، همواره درباره‌ی مفهوم و حوزه‌ی معنوی این کلمه، متزلزل بوده‌اند. بعضی هر گونه تشبیهی را که ادات آن حذف شده باشد استعاره دانسته‌اند.»^۱

«از علمای دوره‌ی اسلامی نیز بعضی بر این عقیده‌اند که تشبیه بر دو گونه است: تشبیه تام و تشبیه محذوف. تشبیه تام، تشبیهی است که مشبه و مشبه‌به در آن یاد شود و تشبیه محذوف تشبیهی است که فقط مشبه‌به یاد شود و استعاره خوانده می‌شود و این نام را بدان سبب بر آن نهاده‌اند که تفاوتی باشد میان آن با تشبیه تام و گرنه بر هر دو نوع می‌توان نام تشبیه نهاد.»^۲

همچنین از قول قاضی جرجانی از کتاب *الوساطه* نقل می‌شود که او گفته

۱. صور خیال در شعر فارسی، ص ۱۰۷.

۲. - همان، ص ۱۰۸.

است: «استعاره جایی است که فقط اسمی را که مستعار از اصل است بیاوریم و در عبارت به جای آن بنشانیم و ملاک آن نزدیکی و شباهت است و مناسبتی که میان مستعار و مستعارمنه وجود دارد و آمیختن لفظ به معنی، چندان که میان آن‌ها تفاوتی وجود نداشته باشد و هیچ‌کدام را از دیگری اعراضی نباشد.»^۱

و به نقل از عبدالقاهر جرجانی آمده است که: «در استعاره مثل این است که نام و عنوان اصلی را از شیء جدا کرده‌ایم و به دور انداخته‌ایم و مثل این است که دیگر اسمی ندارد و نام دوم را شامل آن قرار داده‌ایم و تشبیه که قصد اصلی ما بوده، در دل نهان مانده.»^۲

یا از قول جاحظ در *البيان والتبيين* آمده است: «استعاره نامیدن چیزی به نامی جز نام اصیلش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد.»^۳

و نیز از قول عبدالله بن معتمر آمده است که: «جانشین کردن کلمه‌ای برای چیزی که پیش از این بدان شناخته نشده باشد.»^۴

«رمانی استعاره را استعمال عبارت در موردی که غیر از اصل لغوی باشد تعریف می‌کند.»^۵ ابن اثیر گوید: «استعاره انتقال دادن معنایی است از لفظی به لفظی دیگر به مناسبت مشارکتی که دارند.»^۶

نیز گفته‌اند که: «چیزی را که به گونه‌ی چیزی که نیست درآوری و چیزی را که ندارد به آن ببخشی بدانگونه که معنی تشبیه (نه صورتاً و نه حکماً) در آن رعایت نشود.»^۷

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

۴. همان، ص ۱۱۰.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، به نقل از علوی، *الطراز*، ج ۱/ ۲۰۲.

و «استعاره فی الجمله این است که واژه‌ای در هنگام وضع لغت، اصلی شناخته شده داشته باشد و شواهدی دلالت کند که به هنگام وضع بدان معنی اطلاق می‌شده سپس شاعر یا غیرشاعر این واژه را در غیر آن معنی اصلی به کار گیرد و این معنی را به لفظ منتقل سازد. انتقالی که نخست لازم نبوده و به مثابه عاریت است»^۱

در لغت‌نامه‌ی دهخدا از قول مؤلف «کشاف اصطلاحات الفنون» نقل شده است که «استعاره نزد فارسیان عبارت است از اضافت مشبّه به و مشبّه»^۲ «در تعریفی که در فرهنگ بزرگ جانسن به دست داده شده این حس منتقل می‌شود که استعاره نوعی سوءاستفاده از زبان است»^۳

دست آخر آن که قدما «کنایه» را اعم از مجاز و استعاره می‌دانسته‌اند و به قول مرحوم همایی «اصطلاح کنایه در مقابل مجاز و استعاره از اصطلاحات متأخران است اما قدما اهل ادب لفظ کنایه را در معنی اعم از مجاز و کنایه‌ی مصطلح به کار می‌بردند و مجازات را هم به لفظ کنایه عبارت می‌کردند بلکه اصطلاح مجاز مرسل و استعاره کمتر معمول بود و این اصطلاحات و تقسیمات غالباً مستحدث است»^۴

ویژگی‌ها و عوامل کاربرد استعاره

اگر از اختلاف بین تعاریف مختلف در خصوص معنای استعاره صرف‌نظر کنیم می‌توانیم بگوییم که عنصر مشترک میان تعاریف پیشین آن است که در استعاره ادعای دوگانگی بین مشبّه و مشبّه به به ادعای یکسانی مشبّه و مشبّه به می‌انجامد. مهمترین ویژگی استعاره هم که موجب کاربرد فراوان آن در زبان است همان خصوصیت «بسط‌یافتگی در معنا»^۵ است؛ به بیانی دیگر «استعاره حامل پیامی

۱. عبدالقاهر جرجانی، اسرارالبلاغه، ص ۱۷ ترجمه‌ی دکتر جلیل تجلیل.

۲. والانس استیونر.

۳. جلال‌الدین همایی، معانی و بیان، ص ۲۰۶.

۴. والانس استیونر.

است، اما قالب پیام‌رسانی به گونه‌ای است که آن را موجز، مترکم، پرنفوذ و برانگیزاننده می‌کند.^۱ یا «گاه بیان استعاری کار طولانی شرح و بسط را کوتاه و به بهترین وجه به القای مقصود کمک می‌کند.»^۲ و همچنین در اسباب و علل به کارگیری استعاره گفته‌اند: «کلمات غریب تنها مایه‌ی سردرگمی ما می‌شوند. کلمات متعارف هم فقط آنچه را از پیش می‌دانیم به ما منتقل می‌کنند، تنها با استعاره می‌توان به بهترین وجهی چیزی تازه حاصل آورد»^۳ یا «استعاره واقعیتهای جدید خلق می‌کند که از منظر آن، واقعیت اولی غیرواقعی می‌نماید.»^۴ و نیز از جمله قابلیت‌های استعاره آن که: «استعاره ابزاری برای «برکشیدن» کلمات تا به حد «موجودات زنده» فراهم می‌آورد»^۵ و در اینکه استعاره امری زینتی و تزئینی برای زبان نیست بلکه خود عین اندیشه و تفکر است گفته شده: «استعاره را نمی‌توان صرفاً جامه‌ای دانست که بر اندیشه‌ای از پیش موجود پوشانده می‌شود، استعاره فی‌نفسه اندیشه است.»^۶ و در نهایت آن‌که استعاره وسیله‌ای است برای گریز از واقعیت مبتذل^۷ زیرا: «واقعیت کلیشه‌ای است که به مدد استعاره از آن می‌گریزیم»^۸؛ بنابراین می‌توان گفت که بیان استعاری دارای این ویژگی‌هاست:

- ۱- باعث بسط و شرح معنا می‌شود.
- ۲- دارای خاصیت ایجاز، تراکم، نفوذ و انگیزانندگی است.
- ۳- از کلمات معمولی و عادی آشنایی‌زدایی یا عادت‌زدایی می‌کند و بنابراین پاسخی به نیاز نوخواهی انسان است.

۱. همان، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. ترس هاوکس، استعاره به نقل از ریپورتیقای ارسطو، ص ۲۴.

۴. همان، ص ۳۱.

۵. همان، ص ۸۲.

۶. همان، ص ۸۴.

۷. همان، ص ۸۷.

۸. ترنس هاوکس، همان، ص ۸۷.

۴- استعاره قادر به خلق واقعیت جدید است.

۵- استعاره موجب حیات واژه‌های مرده یا نیم‌مرده است.

سرانجام می‌توان از قول دایچز، ناقد معاصر، گفت: «استعاره وسیله‌ای است برای گسترش معنی و کشش بخشیدن آن، برای گفتن اشیاء بسیار در یک دفعه برای به وجود آوردن هم‌آهنگی اضداد به اصطلاح ناقدان جدید.»^۱ با وجود چنین فواید و ویژگی‌هایی پیداست که هیچ‌کدام از قالب‌های پیام‌رسانی قادر به انجام وظیفه به جای استعاره نخواهد بود.

آیا تنها شاعران استعاره می‌سازند؟

در پاسخ به این پرسش باید بگوییم که خیر، این تنها شاعران نیستند که استعاره می‌سازند؛ بلکه همه‌ی مردم اعم از افراد عامی و دانشمند هر کدام به شیوه‌ی خود هم استعاره می‌سازند و هم از استعاره در انتقال پیام خویش بهره می‌جویند. دانشمندان و صاحب‌نظران برای صورت‌بندی نظریات خود از استفاده‌ی استعاره ناگزیرند؛ زیرا استعاره برای آن‌ها در حکم وسیله‌ای شناختی و یا ابزاری معرفتی است.

وقتی جان لاک ذهن را مانند صفحه یا لوحی سفید تلقی می‌کند یا فروید آن را در حکم کوهی یخی می‌داند که آگاهی تنها بخش کوچکی از این کوه را نشان می‌دهد که بخش عظیم آن در زیر آب قرار دارد، این مطالب نشان می‌دهند که دانشمندان از استعاره برای تبیین نظرگاه‌های خود استفاده می‌کنند.

امروزه استعاره در رشته‌هایی مانند روانشناسی، تعلیم و تربیت و رشته‌های هنری بسیار کاربرد دارد.

فعالیت و حضور استعاره در زندگی و کاربرد متنوع آن به حدی است که

۱. صور خیال در شعر فارسی، ص ۱۱۲.

به قول لیکاف «اگر روزی بخواهیم استعاره‌ها را از زبان خارج کنیم چیزی باقی نخواهد ماند.»^۱

با مشاهده‌ی کاربرد استعاره در سطح محاورات روزمره معلوم می‌شود که در سخن گفتن معمولی و مکالمات روزانه به قدری از استعاره استفاده می‌کنیم که حذف یا نادیده گرفتن آن‌ها می‌تواند باعث توقف فعالیت‌های اجتماعی شود. کافی است به استعاره‌های عامیانه و روزمره‌ای بیندیشیم که علاوه بر خاصیت کاربردی آن‌ها به دلیل توانایی در القاء مقصود از نظر تعداد آن‌قدر زیادند که در وهله‌ی اول ممکن است اصلاً نتوانیم تصور کنیم که این همه استعاره در زندگی عادی کاربرد دارد و از طرفی بدون آن‌ها خیلی از فعالیت‌های ارتباطی انسان، با دشواری مواجه می‌شود. ذیلاً به مختصری از این استعاره‌ها اشاره می‌شود:

آب خوردن (آسان)، آب‌زیرکاه (محیل و مکار و فریبنده)، آب و روغن قاطی کردن (عصبی شدن، دیوانه و مجنون شدن)، آشغال (انسان پست، هر چیز نامرغوب و بی‌مصرف)، آفتاب لب بام (مردنی، پیر و فرتوت مشرف به موت)، با نمک (با وجاهت، خوش‌منظر، دلچسب)، بلندپرواز (جاه‌طلب، جویای نام و کام و برتری)، بودار (سخن یا گفتار مشکوک و مرموز)، بی‌دردسر (آسان، دست‌یافتنی)، بی‌رگ (بی‌غیرت، تنبل و کاهل و بی‌عرضه)، بی‌سیم (خبرچین، جاسوس)، بی‌نمک (نچسب، دل‌آزار، بی‌مزه و بی‌وجاهت)، پخته (معجب، دانا)، پررو (جسور، بی‌حیا، گستاخ)، تابلو (معتادی که قیافه و سیمایش نشانگر اعتیاد اوست، آشکار و واضح)، تاج خروس (نوعی گل)، تحفه (چیز غیرمرغوب و به طنز و تهکّم چیز نامرغوبی که مرغوب جلوه داده می‌شود)، توپ توپ بودن (سرحال و قبراق بودن، در بهترین وضعیت بودن)، تودار (مرموز، کسی که به آسانی شناخته نمی‌شود، کسی که به آسانی مافی‌الضمیر خود را بیان نمی‌کند)،

۱. قاسم‌زاده، حبیب‌الله، استعاره و شناخت، ص ۲۲.

چتر باز (مفت خور، دعوت نشده و متوقع، کسی که بی خبر وارد جایی شود و در آن جا حضور بی گاه او را دوست نداشته باشند)، چسب یا سریش (سمج، بسیار پیگیر و خواهان)، خالی بستن (ادعای بی جا کردن، ظاهر سازی)، خالی بند (ظاهر ساز، شخص پر ادعای بدون عمل)، دم کلفت (دارای پشتوانه و قدرت مالی یا سیاسی)، زبان مادر شوهر (نوعی گیاه زیتنی و خاردار)، سرد (سخن دل آزار، انسان بی جنب و جوش، بی علاقه، نجسب)، سراسر است (مشخص، درست، بی کم و کاست)، سه کردن (خراب کردن، بد عمل کردن)، شاسی بلند (رشید، بلند قامت)، شیشه خورده داشتن (رندی و زیرکی و حقه بازی داشتن)، صفر کیلومتر (تازه کار، بی تجربه)، علف (معطل، بیش از حد منتظر)، فاشیست (متعصب، مستبد، زورگو، تندرو)، فالانژ (زورگو، متعصب، خشن، سختگیر)، فیلم (دلقک، شوخ و مسخره)، کانال دو (زبانی غیر از زبان فارسی مثل ترکی)، کلّه پا (معلق و از کار برکنار شده)، لاک پشتی (کند، بطیء)، لنگ زدن (در انجام امری ضعف نشان دادن، ناتوانی در انجام کار)، مجلسی (میوه یا شیرینی خوش ظاهر برای پذیرایی)، میخ (آدم لجباز و یک دنده، سمج)، میزان یا میزون (متعادل، درست و صحیح)، ناپخته یا نپخته (بی تجربه، ناآگاه، کم تجربه)، یخ (سرد مزاج، بی علاقه، بی روح).

اما استعاره دارای چه خصوصاتی است که انسان ناگزیر از استفاده‌ی بسیار آن است؟

قطعاً استعاره ویژگی‌هایی دارد که انتقال پیام بدون آن‌ها با مشکل مواجه می‌شود؛ البته، استعاره در حقیقت قالبی است که موجب ایجاز کلام، تراکم شدن آن، پرنفوذ و برانگیزاننده شدنش می‌شود.

گاه یک بیان استعاری می‌تواند کار طولانی شرح و بسط را کوتاه کرده و مقصود را به بهترین وجه القا نماید. مثلاً به جای تعریف و توضیح زیاد در خصوص فردی و ذکر اعتقادات و رفتار و کردار کسی اگر به جمله‌ی «او ماه است» اکتفا کنیم توانسته‌ایم با حداقل عبارت حداکثر مقصود را به گونه‌ای

القا کنیم که مخاطب علاوه بر دریافت پیام، تحت تأثیر سخن هم واقع شود. وقتی بخواهیم بگوییم که سخن ما در فلان شخص اثر نمی‌گذارد و امیدی به تأثیر سخن‌مان بر روی فلان کس نداریم؛ هر چند ممکن است ما در سخن گفتن توانا بوده و بتوانیم سخنان خوبی هم بگوییم، از جمله‌ی «نرود میخ آهنین در سنگ» که در حد عالی از ایجاز، برانگیزانندگی، نافذبودن، برخوردار است استفاده می‌کنیم؛ البته تأثیر چنین سخنی که در نهایت ایجاز و اختصار و تأثیرگذاری بیان شده با شکل مفصل و غیراستعاری آن تفاوت بسیار دارد.

ناصر خسرو و استعاره

این یک حقیقت است که شاعری یا تجربه‌ی شعری، ارتباطی با اراده‌ی شاعر ندارد به‌خصوص هنگامی که شعر حقیقی را فی‌البداهه و ناخودگاه بدانیم، در این صورت می‌توانیم سخنان هر شاعری را مجموعه‌ای از تجربیات روحانی و سلوک باطنی او تلقی کنیم که به زبانی خاص یعنی «شعر» بیان شده است؛ بنابراین هر انسانی به اعتبار داشتن ویژگی‌های منحصر به فرد خود و تفاوت روحی و فکری و تربیتی‌ای که با دیگران دارد، تجربه‌های او هم به‌خصوص هنگامی که مربوط به عالم درون و روح او باشد، ویژه‌ی شخص اوست و به اصطلاح، آب و رنگ روح و جان او را دارد. چنانچه این انسان صاحب قریحه‌ی شاعری باشد، حالات روحی و تجربیات درونی خاص او باعث می‌شود آن مفاهیم یا تجربیات را به زبان خویش بیان کند؛ حال، هر شاعری اگر به معنی حقیقی شاعر باشد تصاویر شعری او اعم از مجاز و تشبیه با تصاویر شاعران دیگر متفاوت خواهد بود؛ هر چند او از تصاویر دیگران به طریقه‌ی تقلید و یا پیروی از سنت بهره جوید؛ در هر حال او دارای تصاویر شعری مخصوص به خویش است.

ناصر خسرو در میان شاعران ما از زمره‌ی بزرگانی است که شعرش

به واسطه‌ی ویژگی‌های خاص تصاویر شعری، طعم و بوی متفاوتی دارد؛ اگرچه تصاویر سنتی و نیم‌مرده در دیوان او کم نیست؛ اما از آن‌جا که نوخواهی و نواندیشی‌اش اسباب‌زایش روح او بوده است؛ بنابراین در کنار این تصاویر سنتی، تصاویر زنده و نو نیز در دیوانش کم نیست؛ البته او با آوردن صفات و قیودی در کنار تصاویر قدیمی و کهنه به گونه‌ای گرد کهنگی را از جامه‌ی آن‌ها پاک کرده و با رنگ‌آمیزی مجدد، گاه از آن‌ها تصاویری بهتر از پیش می‌سازد.

تصویر در دیوان ناصر خسرو

تصاویر موجود در دیوان ناصر خسرو را می‌توان به لحاظ معنا به چند گروه تقسیم کرد:

۱- تصاویری که از جهان‌بینی^۱ ناصر مایه گرفته‌اند و به تعبیری مبین طرزتفکر، اعتقاد و اندیشه‌ی او هستند که می‌توان از رهگذر تأمل در آن تصاویر، به فلسفه و باور و مذهب شاعر پی برد و بدین وسیله به زوایای روحی او وارد شد و او را شناخت؛ زیرا گفته‌اند: «اگر هنرمندی در ارائه‌ی تصویرهای شعری خود، به تقلید دیگران نپرداخته باشد، با دقت علمی می‌توان بسیاری از خصایص روحی او را از خیال‌ها (ایماژها)ی او کشف کرد، چنانکه بعضی از ناقدان معاصر درباب شکسپیر این کار را کرده‌اند».^۲

۲- تصاویری که گویای روان‌شناسی ناصرنند و می‌توان از رهگذر بررسی این تصاویر با خلق و خوی و یا با بدآیندها و خوش‌آیندهای او آشنا شد.

۱. جهان‌بینی: افکار و اعمال آدمیان، محکوم یا دست‌کم متأثر از مجموعه‌ای از آراء کلی درباره‌ی ماهیت جهان و جایگاه آدمی در آن‌اند. مجموعه‌ی آراء کلی از این دست را می‌توان جهان‌بینی "Weltanschauung" نامید. دین و نگرش نوین - استیس ص ۲۱.

۲. صورخیال در شعر فارسی، ص ۲۱.

- ۳- تصاویری که معرف موقعیت و پایگاه اجتماعی اوست.
 - ۴- تصاویری که معرف بینش سیاسی و جهت گیری طبقاتی اوست.
 - ۵- تصاویری که به گونه ای متأثر از مذهب اسماعیلی اوست.
 - ۶- تصاویری که نمودار قدرت هنری و شاعری اوست.
- با ملاحظه ی پاره ای از این تصاویر و ارتباط و انسجامی که نشانگر روحیه ی مقاوم و حساس و در عین حال متفکر اوست، می توانیم بگوییم که ناصر خسرو به لحاظ روانی هم از روحیه ای حماسی برخوردار است و هم از لطافت و پاکی روح، هم دارای سلامت باطن است هم دارای سلامت جسم، هم رب النوع سخن است و هم خداوند ایمان، عمل و فکر. در شعرش هم صبغه های فلسفی و دینی وجود دارد و هم مایه های هنری و جمال پرستانه.

وصف شعر ناصر از زبان خود او

- او شعر خود را رنگین به معنی و آکنده از پند می داند:
- اشعار پند و زهد بسی گفته است این تیره چشم شاعر روشن بین ۴۱/۴۱
- آن خواننده ای بخوان سخن حجت رنگین به رنگ معنی و پند آگین ۴۱/۴۲
- او شعر خود را به دیبای زیبا و معطر به عنبر و بوی گل تشبیه می کند:
- ترا دیبای عنبر بوی گلرنگ است در خاطر همی کن عرضه بردانا که عطاری و بزازی ۵۷/۲۵
- یکی از بهترین توصیف های شعر ناصر خسرو در بیتی آمده که او شعر خود را به کوه تشبیه کرده که هم بلند است و هم مانند کان زرکه در آن گهرهای معانی پنهان است:
- سخن های حجت به نزد حکیم بلندست و پر منفعت چون جبال ۱۱۶/۵۸
- و در بیتی شعر خویش را به لحاظ نظم خوب، وزن دلنشین، لفظ خوش و معنا این گونه وصف کرده است:
- شعر حجت بایدت خواندن همی گرت آرزوست نظم خوب و وزن عذب و لفظ خوش و معنوی ۱۶۴/۳۸
- او شعر خویش را سراسر حکمت و پند می داند:

از حجت گیر پند و حکمت گر حکمت و پند را سزایی ۱۲۲/۵۱
 با، نو سخنان او کهن گشت آن شهره مقالست کسائی ۱۲۲/۵۲
 او شعر خویش را «سحر حلال» می‌داند:
 نام سخن‌های من از نثر و نظم چیست سوی دانا؟ سحر حلال ۱۶۵/۴

حسن آمیزی

در دیوان ناصر خسرو ابیاتی وجود دارد که در آن‌ها بیان امری به وسیله‌ی آمیزش دو حسن انجام می‌شود که از رهگذر این آمیزش تصاویری خلق می‌شود که می‌توان اصطلاحاً به آن‌ها تصاویر «حسن آمیخته» گفت که مهم‌ترین ویژگی‌هایشان ایجاد شگفتی و حالت تعجب در خواننده است. ابیات زیر در بردارنده‌ی این نوع تصویراند:

من قول جهان را به ره چشم شنودم نشگفت که بسیار بود قول مبصر ۵۹/۴
 به چشم، قول خدای از جهان او بشنو که نه سخن نشنوده‌ست کس مگر به ندی ۲۲۵/۱۷
 به راه چشم شنو قول این جهان که حکیم به راه چشم شنوده است گفته‌ی دئی ۲۲۵/۱۸
 به راه چشم شنود از درخت قول خدای که من خدای جهانم به طور بر موسی ۲۲۵/۱۹
 به گوش در سخن حجت ای پسر عسلست جز از سخن نخورد کس به راه گوش عسل ۸۸/۴۳
 در چهار بیت اول، آمیختگی دو حسن بینایی و شنوایی و در بیت آخر آمیختگی حسن‌های شنوایی و چشایی آمده است.

اندیشه‌ی ناصر

نویسنده‌ای در توصیف ناصر خسرو گفته است: «شعر او یکسره زاهدانه است» و همه‌ی دیوانش «شعر پند و اندرز، در یادآوری پلیدی دنیای مادی، خوارشمردن طبیعت و دام و فریب دانستن آن است» و عالم طبیعت یعنی «این جهان، از دید زاهدانه‌ی او جز شرّ مطلق نیست. آن‌چنان‌که جلوه فروشی‌های طبیعت در بهار نیز برای او جز دام فریب و هوسناکی نیست. در جهان او زیبا

و زشت راه ندارد. هر چه هست خوب و بد است» و سرانجام این که «شعر ناصرخسرو، بی هیچ ابهام یکسره زاهدانه است» و شعر او «ابزاری است در خدمت بیان ایده های زاهدانه ی او، به همین دلیل شعر ناب دلنشین نیست»^۱ هر چند، سخنان گفته شده از جهاتی بخشی از خصوصیات شعر ناصرخسرو است؛ اما، حقیقت امر آن است که انتساب چنین اموری به شعر ناصر، نشان می دهد که نویسنده ی محترم از همه ی جوانب، سطوح مختلف شعر او را نگاریده است؛ بنابراین، با اغراق به توصیف آن پرداخته است.

در دیوان ناصرخسرو ابیات فراوانی وجود دارد که نشان می دهد شعر او صرفاً یکسره زاهدانه نیست؛ بلکه، شعر او حکیمانه، فلیسوفانه، هنرمندانه و حتی عارفانه است؛ زیرا اولاً زاهدان، هرگز جهان را دوست داشتنی نمی دانند و آن را در دوستی به مادر تشبیه نمی کنند؛ در حالی که او ناسزاگویی به دنیا را کار نادانان می داند و عملی ناشایست می انگارد:

جهان را چون نادان نکوهش مکن که بر تو مر او را حق مادرست ۴۹/۲۹
گیتی به مثل مادرست، مادر از مرد سزاوار ناسزا نیست ۵۱/۴
ثانیاً، هرگز ظاهرپرستان و زاهدان خشک، مردم را دعوت به تفکر در آفرینش خدا نمی کنند و انسان را «عالم صغیر» نمی گویند؛ در حالی که او همچون عارفان مخاطبان خود را به تأمل در آفرینش دعوت نموده و همچون آنان انسان را عالم صغیر می داند:

نیک بیندیش تا همی که کند جفت با سبک باقی این گران فنایی ۴۲/۲۵
این عالم بزرگ ز بهر چه کرده اند از خوشتن پیرس تو، ای عالم صغیر ۴۶/۲۳
ثالثاً در نگاه زاهدان، انسان شأن و منزلتی جز بندگی همراه با خوف ندارد؛ در صورتی که ناصرخسرو، انسان را هدف خلقت دانسته و او را عالمی مرکب از تن پیدا و جان پنهان که از لحاظ جثه خرد، ولی به لحاظ معنا دانا است، و او

۱. هستی شناسی حافظ، داریوش آشوری، نشر مرکز، ۱۳۷۷.

را در مقابل دنیایی قرار می‌دهد که هر چند، در پیکر بزرگ، اما از نظر معنا بی‌خرد است، البته این تعریف خود نیز محسوب می‌شود:

تو عالم خُردی ضعیف و دانا وین عالم مردی بزرگ و نادان ۷۱/۱۲
مردم از ترکیب نیکو خود جهانی دیگرست مختصر لیکن سخن گوید و هم ۸۰/۴۱
پس همی بینی که جز از بهر ما یزدان ما نافریده است این جهان را، ای جهان مختصر ۸۰/۴۲

انسان در نگاه او دارای چنان وزانتی است که او را همچون عارفان، مرکز و محور عالم دانسته و او را انجام و آغاز خلقت و ظاهر و باطن هستی می‌داند و در این سخن، او را دارای شئونی از شئون خدا دانسته و همچنان که خدا به زبان خویش، «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»^۱: اول و آخر و ظاهر و باطن است او نیز دارای چنین صفاتی است:

تو پنهانی و پیدایی و دشواری و آسانی ترا اینست پیدا تن، ترا آنست پنهان جان ۱۳۶/۷
اگر حکمت یاموزی تو تخی چرخ گردان را توی ظاهر توی باطن، توی ساران توی پایان ۱۳۶/۱۳
مراد خدای از جهان مردم است دگر هر چه بینی همه بر سر است ۴۹/۱۹

رابعاً، مقام و جایگاه انسان، در خاطر ناصر خسرو با مقام و موقعیت او در نظر زاهدان، قابل مقایسه نیست؛ زیرا زاهدان جز برای انسان زاهد حرمتی قائل نیستند؛ در حالی که ناصر خسرو «خلق» را یکسره و بدون در نظر گرفتن دیانت و مذهب او، نهال خدا دانسته؛ بنابراین آزار رساندن به او، کشتن و هدم او را ناصواب می‌داند:

خلق همه یکسره نهال خداوند هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بشکن ۷۸/۳۰
خون بناحق نهال کندن او است دل ز نهان خدای کندن برکن ۷۸/۳۲
خامساً، زهد زاهدان، چیزی جز پرهیز از کبائر یا حتی از مباحات نیست؛ در حالی که در دستگاه اعتقادی ناصر خسرو، زهد و پارسایی و پرهیز چیزی جز «کم آزاری» و «رنجاندن» دیگران نیست:

۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۳.

پرهیز تخم و مایه‌ی دینست و زی خدا پرهیزگار مردم، دین‌دار و بی‌ریاست ۱۸۶/۴۱
 پرهیزگار کیست؟ کم آزار، اگر کسی از خلق پارساست کم آزار پارساست ۱۸۶/۴۱
 مسلمانم چنین بی‌رنج از آنم چنان دایم چنین باشد مسلمان ۴۸/۴۱
 پارسائی را کم آزاری است جفت شخص دین را این شمالست آن یمین ۵۳/۳۲
 جز کم آزاری نباشد مردمی، گر مردمی چون بی‌زاری مرا، یا نیستی مردم مگر ۸۰/۱۰
 حق هر کس به کم آزاری بگزارم که مسلمانی اینست و مسلمانم ۹۰/۳۲

سادساً، او همه‌ی انسان‌ها را جدا از مذهبشان کارگزاران و برزگران خدا می‌داند؛ البته که چنین بینشی نه تنها بینش زاهدانه نیست؛ بلکه بینش و نگرشی عرفانی است:

همه برزگان اویند یکسر مسلمان و ترسا که زَنار دارد ۱۷۹/۵۴
 او مانند مولانا، عزیز نسفی و ... به مقوله‌ی تکامل و تطور انسان، معتقد است؛ این نیز خلاف باور زاهدان و اهل ظاهر است:

ترا اندر جهان رستی خواند از ارکان کردگار کامرانت ۱۰۱/۲۹
 نبود آگه کس از نام و نشانت زمانی اندرو می‌خاک خوردی ۱۰۱/۳۰
 گهی بدرد خوشه‌ات ورزکاری گهی بشکست شاخی باغبانت ۱۰۱/۳۱
 وز آن‌جا در جهان مردمست خواند ز راه مام و باب مهربانت ۱۰۱/۳۲

خاقتیات ناصر خسرو

ناصر خسرو به لحاظ فکری و ذهنی خلق و خوبی دارد که او را با همه‌ی مردم زمانه‌اش متمایز می‌کند؛ غیر از آن‌که او شعر را در خدمت پادشاهان و امیران و زورمندان قرار نمی‌دهد، به شدت، مردی اخلاق‌گرا است که مراد از آن، اخلاق مردانه، مؤمنانه و انسانی است.

او پیش از همه، مردی اهل چون و چرا است. دنیا را معدن چون و چرا به حساب می‌آورد. رشد علم را در گرو نقد و مباحثه و مجادله با دشمن می‌داند، و انسان بی‌پرسش را چیزی جز گاو نمی‌شمارد:

چون و چرا بجوی که بر جاهل گیتی چو حلقه تنگ از اینجا شد ۱۶۱/۳۶
 با خصم گوی علم که بی‌خصمی علمی نه پاک شد نه مصفا شد ۱۶۱/۳۷
 دانش گفت: «معدن چون و چراست این» نادانش گفت: «بیست که این معدن چراست» ۱۸۶/۳
 بررس ز چرا و چون، چرایی شادان به چرا چو گاو لاغر؟ ۴۳/۲۷

از دیگر خصال خوب ناصر خسرو اعتقاد او به مدارا و سازگاری است:
 سازگاری کن با دهر جفا پیشه که بدو نیک زمانه به قطار آید ۷۴/۲۴
 پیشه مدارا کن با هر کسی بر قَدَرِ دانش او کار کن ۹۹/۶
 ای پسر با جهان مدارا کن وز جفاهای او منال و ملنگ ۱۷۶/۲۷
 کینه نکشم چو عذر خواهی بل جرم به عذر در گذارم ۷۹/۳۲
 یکی دیگر از آموزه‌های مهم اخلاقی دیوان او «قناعت یا خرسندی» است:

چون روزی تو نانی و یک مشت برنج است از بهر چه چندین به شب و روز برنجی؟ ۱۶۰/۵
 بدانچه‌ت بدادند خرسند باش که خرسندی از گنج ایزد عطاست ۲۰۳/۴۱
 «دروغ را زنای زبان» می‌داند:
 دروغ ایچ مسگال ازبیرا دروغ سوی عاقلان مرزبان را، زناست ۲۰۳/۳۹
 «راستی» را مایه‌ی همه‌ی خیرات می‌داند و دین از نظر او چیزی جز عدل و راستی نیست:

مایه و تخم همه خیرات یکسر راستیست راستی قیمت پدید آرد خشب را بر خشب ۴۴/۳۳
 دین چه باشد جز که عدل و راستی چیز باشد جز که خاک و آب، طین ۵۳/۱۱
 تنها چیزی که موجب پشیمانی اوست نیکی ناکردن است:

به نیکی کوشم و هرگز نباشم بجز بر نیک ناکردن پشیمان ۴۸/۳۶
 حال، لازمه‌ی نیکی کردن و طاعت و بندگی، «علم آموزی» است. تصوّر نیکوکاری و طاعت، بدون علم مانند آن است که کسی بخواهد بدون سیم و زر، درم و دینار بسازد.

تا علم نیاموزی نیکی نتوان کرد بی‌سیم نیامد درم و بی‌زر دینار ۷۶/۳۶

طاعت بی‌علم نه طاعت بود طاعت بی‌علم چو باد صباست ۴۵/۳۶
او «ستاینده‌ی عقل» است و «دشمن جهل و نادانی» تا حدی که بزرگترین گناه را «جهل» می‌داند:

زیر سخن است عقل پنهان عقلست عروس و قول چادر ۴۳/۱۸
سوزن سوزانم در چشم جهل لیکن در باغ خرد سوسنم ۱۴۴/۳۶
از جهل قوی‌تر گنه چه باشد خیره چه بری ظن که بی‌گناهی؟ ۲۰۵/۲۴
در عین حال، از تقلید بیزار است:

هر کم او از پس تقلید همی خواند نتوانم سپسش رفتن، نتوانم ۹۰/۳۶
دنایای بدون دین را مانند زندان می‌داند و ویرانی ایران را معلول بی‌دینی:
ز دنیا روی زی دین کردم ایراک مرا بی‌دین جهان چه بود و زندان ۴۸/۱۳
برون کرده است از ایران دیو دین را زبی دینی چنین ویران شد ایران ۴۸/۱۴
مردم بی‌دین را همچون خر و یا درخت بی‌بار می‌داند و بی‌دینی را خیریت:

بی‌دین خست بی‌شک و رچه به چهره خریست بی‌دین درخت مردم بیدست بارور نیست ۷۰/۱۱
به دین از خری دور باش و بدان که بی‌دینی، ای پور بی‌شک خری است ۴۹/۱۲
دین حقیقی چیزی غیر از دکان و نانخواهی است:

دین دیگرست و نان طلبی دیگر بگذار دین و رو سپس نانی ۱۹۶/۲۶
وی دین‌داری اهل زمانه را تاجرانه دانسته و وسیله‌ای برای رسیدن به بهشت:

روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت بر امید نان و دیگ و قلیه و حواستی؟ ۱۰۶/۳۸
و دین عوام نادان، از نظر او چیزی جز مایه‌ی نادانی، کفر و شقاوت نیست:
این که تو داری سوی من نیست دین مایه‌ی نادانی و کفر و شقاوت ۴۴/۳۶
از آموزه‌های مهم اخلاقی و انسانی دیوان ناصرخسرو همان آموزه‌ی مهمی است که افرادی مانند ناصرخسرو آن را اساس اخلاق برشمرده و دین

را مبتنی بر آن می‌دانند و آن سخن حکیمانه آن است که «آنچه را بر خویشتن نمی‌پسندی بر دیگران می‌پسند»:

بر کسی می‌پسند کز تو آن رسد که ت نیابد خویشتن را زان پسند ۲۴/۲۰۴
مر مرا آن چه نخواهی که بخری مفروش بر تنم آنچه تنّت را نپسندی می‌پسند ۱۷/۱۹۰
نگویم آنچه نتوانم شنودن سر اسلام حق اینست و ایمان ۴۰/۴۸
او در عالم اخلاق به بهترین صورت اخلاق پای‌بند است؛ زیرا معتقد است که بدی را باید با نیکی پاسخ گفت؛ زیرا پاسخ بدی را با بدی دادن، همچون قناعت کردن خر به جو است:

بدل بایدت کردن بد به نیکی جو خر بر جو نباید بود خرسند ۲۱/۴۸
او به اعتبار آن که نقصان و مرگ سرانجام هر کمالی است؛ میانه‌کاری یا میانه‌روی و اعتدال را بر کمال‌جویی ترجیح می‌نهد و عزت نفس را برتر از آن می‌داند که خود را در راه مال و ثروت فدا کند:

میانه‌کار بباش، ای پسر، کمال مجوی که مه تمام نشد جز زبهر نقصان را ۲۶/۵۲
ز بهر حال نکو خویشتن هلاک مکن به در و مرجان مفروش خیره مر، جان را ۲۷/۵۲
این مناعت طبع در او به قدری است که حاضر نیست برای تأمین معاش، بندگی خلائق را بپذیرد:
از بهر خور ای رفیق، چون خر من پشت به زیر بار نارم ۲۵/۷۹

پاره‌ای از خصوصیات اخلاقی ناصر از زبان خود او

نرمی و خشنونت در رفتار خود را پنهان نکرده، هر کدام را به جای خود به کار می‌برد:

که نرمم و گه درشت چون تیغ پیداست نهان و آشکارم ۲۶/۷۹
با جاهل و بی‌خرد درشتم با عاقل و نرم بردبارم ۲۷/۷۹
زبان او از دشنام مبراست همچنان که دامن عفت او از گناه پاک است:

پاکست ز فحش‌ها زیانم همچون ز حرام‌ها ازارم ۷۹/۳۳
حضور خود را در میان ابلهان همچون وجود درخت انگوری می‌داند که
در میان سرگین و پلیدی قرار گرفته است و با وجود آن که پلیدی‌ها او را در
برگرفته‌اند چیزی از ارزش و منزلت او کاسته نمی‌شود:

عیب ناید بر عنب چون بود پاک و خوب و خوش گرچه از سرگین برون آید همی تاک عنب ۴۴/۲۹
در گزینش تیغ و قلم، قلم را برمی‌گزیند؛ زیرا آن را رهنمای صلاح
می‌داند و تیغ را مایه‌ی ستم:

قلم دلیل صلاحست و تیغ رهبر جنگ توزین دو ای هنری مرد بر کدام رهی؟ ۱۵۱/۴
قلم نشانه‌ی عقلست و تیغ مایه‌ی جور یکی چو حنظل تلخ و یکی چو شهد شهی ۱۵۱/۵

پارهای از دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی ناصر خسرو

یکی از مهمترین موضوعات مطرح در دیوان ناصر خسرو، دفاع او از دین
حق و مبارزه‌اش با دروغ، ریا، ستم و رشوه‌ی ارباب جور است که آن را با
زبانی بسیار تند و پر حرارت بیان می‌دارد. در این راه همزمان در دو میدان
می‌رزمَد، یکی با زورمندان و شریعت‌مداران بی‌دین و دیگری با جهالت و
نادانی امت در خواب غفلت:

ور گاو گشت امت اسلام لاجرم گرگ و پلنگ و شیر خداوند منبرند ۲۰۱/۴۰
گرگ و پلنگ گرسنه گاو و بره برند وینها ضیاع و ملک یتیمان همی برند ۲۰۱/۴۱
این‌ها که دست خویش چو نشپیل کرده‌اند اندر میان خلق مزگی و داورند ۲۰۱/۴۲
بی‌رشوه تلخ و بی‌مزه چون زهر و حنظلند با رشوه چرب و شیرین چون مغز و شکرند ۲۰۱/۴۳
وی در این نبرد بزرگ اجتماعی دامن فقیه دروغین رشوت خوار و صاحب
املاک را نیز رها نمی‌کند و به صراحتی که خاص «دین‌مردی» چون اوست وی
را ملامت نموده و پاکترین ثروت او را گرد آمده از رهگذر رشوه می‌داند:
آنکه فقیهست از املاک او پاکتر آنست که از رشوتست ۱۲۴/۴۳

او از فقیه چنان گریزان است که گریز خویش از شاه به فقیه را به گریز از بیم مور به دهان اژدها تشبیه می‌کند:

از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم کز بیم مور در دهن اژدها شدم ۶۲/۲۰
یکی از مهمترین دلایل تبعید او به یمگان را می‌توان معلول این مبارزات او دانست. او خود در بیتی به محدودیت‌هایی که برای انتشار آثار و نوشته‌هایش ایجاد کرده‌اند اشاره کرده است:

کس نخواند نامه‌ی من کس نگوید نام من جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شغب ۴۴/۱۶
ناصر خسرو در مبارزات اجتماعی، فقط به مبارزه با فقها، عالمان دروغین و امیران ستمگر سرزمین خویش بسنده نمی‌کند؛ بلکه این مبارزه را تا بالاترین سطوح با قدرتمندان حاکم بر جهان عصر خویش، گسترش می‌دهد و در این رودرویی همه‌ی هم و غمش همدردی با محرومان است؛ در عین حال، نالیدن از برخورداری و ثروت اندوزی گروهی اندک که به ازای گرسنگی و فقر و محرومیت اکثریت مردم ثروت اندوخته‌اند:

روم، یکی گوید، ملک منست وان دگری گوید چین مرمر است ۴۵/۱۷
این به سر گنج برآورده تخت وان به یکی کُنج درون بی‌نواست ۴۵/۱۸
خالد بر بستر خزست و بسز جعفر در آرزوی بوریاست ۴۵/۱۹
اما او با همه‌ی تندی و شدت در این پیکار، با دلی پر از عطوفت و مهربانی و با علم به آن‌که قادر نیست این ستم و جور را از دوش مردم بینوا بردارد آن‌ها را دلداری داده و به آن‌ها می‌آموزد که برای تسکین آلامشان به فقیران و بیچارگان پایین‌دست خویش نگاه کنند:

گریست چو نوش خور و چون خزت گلیم بنگر به یار خویش که او گرسنه‌ست و غور ۱۶۶/۱۰
ناصر خسرو علاوه بر آن‌که به شدت اهل مبارزات اجتماعی است، بسیار اهل تفکر و تأمل و آگاه به حالات روانی افراد است که می‌توان از رهگذار غور در دیوان او ابیات فراوانی را به عنوان شاهد و مستند این ادعا استخراج

کرد؛ از جمله موارد حاصل تفکر و تأمل روحی و نفسانی ناصرخسرو آن است که او همچون روان‌شناسی امروزی از مفهوم «تعکس یا برون‌فکنی» مطلع بوده و حسادت و کینه نسبت به دیگران یا همسایه را انعکاس حسادت و کینه‌ای در درون شخص حسود و یا فرد کینه‌توز می‌داند و راه خلاصی از حسادت و کینه نسبت به دیگران را در ریشه‌کنی این دو رذیله از درون خود شخص می‌داند:

گر دلت بر نیک همسایه ز حسد کینه گرفت کینه‌ت از بد فعل جان خویش باید آختن ۱۲۳/۴۱
از دل همسایه گر می‌کند خواهی کین از دل خویش این زمانه کین همسایه بکن ۱۲۳/۴۳
در این تأمل و سیر در آفاق و انفس، قادر است که قول جهان را از راه چشم ببیند و بگوید:

من قول جهان را به ره چشم شنودم نشگفت که بسیار بود قول مُبَصَّر ۵۹/۴
و از رهگذر چنین دیدنی است که جهان را در صورت گربه‌ای می‌بیند که هم زاینده‌ی فرزندان خویش است و هم خورنده‌ی آن‌ها:
جهان را دورویی اگر راست خواهی که فرزند زائی و فرزند خواری ۱۳۷/۲۵
چو می‌خورد خواهی بخیره چه زایی و گر می‌فرود آوری چون بر آری ۱۳۷/۲۶
و هم آن را همچون آینه‌ای ببیند که اشیای درون آن چیزی جز تصویر و خیال ناپایدار نیستند:

جهان آینه‌ست و درو هرچه بینی خیالست و ناپایدار و مزور ۱۴۵/۴۵
سرانجام آن‌که او مردی بسیار استدلالی و اهل مباحثه است و این امر در سراسر دیوان او به چشم می‌خورد؛ برای مثال او آفرینش جهان را هدف‌دار می‌داند و برای اثبات این مدعا دلیل می‌آورد که اگر هستی غایتی نمی‌داشت وجود اشیا چیزی جز بازی نمی‌بود.

روزگار و چرخ و انجم سر بسر بازیستی گر نه این روز دراز دهر را فرداستی ۱۰۶/۱۴

فصل اول: تحلیل و طبقه‌بندی استعاره براساس مستعارمنه و مستعارله

جهان

مستعارهای متعددی را که ناصرخسرو برای جهان آورده از جهات مختلف، می‌توان طبقه‌بندی نمود؛ ولی به طور کلی می‌توان این مستعارها را به دو دسته تقسیم کرد:

یک دسته، استعاره‌هایی که بیانگر طرز تفکر مذهبی و فلسفی اوست و دسته‌ای که می‌توان آن‌ها را نمایی از ذوقیات و احساسات زیباشناسانه‌ی شاعر دانست. همچنین می‌توان این استعاره‌ها را به دو دسته، استعاره‌های خوشبینانه و استعاره‌های بدبینانه یا دنیاستیزانه تقسیم کرد که اکثریت این استعاره‌ها را استعاره‌های دنیاستیزانه یا بدبینانه تشکیل می‌دهد.

همچنین می‌توان، مستعارهای جهان را با توجه به طرز نگاه و باور و جهان‌بینی ناصرخسرو در گروه‌های زیر طبقه‌بندی نمود:

الف) استعاره‌هایی که جامع آن‌ها وحشت‌زا بودن، آسیب‌رسان بودن و دشمن بودن جهان است. مانند:

۱- اژدها و مار

اژدها:

چون تو بسی خورده‌ست این اژدها هان به حذر باش ز دندانش، هان ۷/۱۵
تواندر دم اژدهایی نگه کن که جان را از این اژدها چون رهایی ۹۴/ ۴۵
وان کس کو کشت مر آن شمع را باز فرو خورد همین اژدهاش ۲۰۰/۳۹

اژدهای پیسه:

زین اژدهای پیسه نتواندت رهاندن ای پر خطا و زلت، جز رحمت خدایی ۱۵۶/۱۹

خورنده اژدها:

گر با خردی چرا نپرهیزی ای خواجه از این خورنده اژدها؟ ۸۳/۳۶

اژدهای مست:

جز آن نادان که نگ چهل زیر پی سپردش کسی خود را به کام اژدهای مست نپارد ۹۳/۲

مار:

روی نیارم سوی جهان که بیارم کاین بسوی من بتر ز گرسنه مارست ۲۳/۱۵

۲- تنور و آتش

آتش (دنیا، نفس، تعلقات):

در میان آتشی و اندر میانت آتشست آب را چندین همی از بیم آتش چون مزی؟ ۱۹۹/۲

تنور (بد تنور):

گرد دنیا چند گردی چون ستور؟ دور کن زین بدتنور این خشک نال ۳۴/۳۷

تنور گرم:

این تنورست یکی گرم و بیوبارد به هر آنچه‌ش زتر و خشک بینباری ۳۵/۳۷

۳- دیو با صفات مختلف

دیو گریزنده، صعب دیو، دیو یا دیو بدخو، دیو بزرگ، دیو دژ آگه، دیو ستمگر، دیو فریبنده

از پس این دیو چرائی دوان؟ ۷/۴	گر تو نه دیوی به همه عمر خویش
حذر دار از این دیو، هان ای پسر هان ۳۹/۷۵	نگر تات نفریید این دیو دنیا
مر تو را زو خرد و علم عطا بود و جهاز ۵۰/۱۵	چون به بازار جهان خواست فرستاد هیت
به ره خیر تو را علم بسنده هست نه از ۵۰/۱۶	بر سر دیو تو را عقل بسنده است رقیب
بر پای بماند و من نشستم ۱۰۳/۵	وان دیو که پیش من همی رفت
با دیو نشست و خفت چون یار ۱۱۷/۲۲	آن را که به سرش در خرد باشد
جز که بیراه ندانی نرود دیو رجیم؟ ۱۷۰/۲۱	سپس دیو به بیراه چنین چند روی؟
بسر آزاد مردان بمسمار دارد ۱۷۹/۴۰	همیشه در راحت این دیو بدخو
خاموش و طبل مزن بیهده در زیر گلیم ۱۷۰/۱۱	و گرت بست به بندی قوی این دیو بزرگ
بفروخت، ای خر، به نرخ ملحم ۱۳۰/۱۳	بفریفت ترا دیو تا گلیمی
زین پس نکند صید با حیا ۱۵۲/۸	زین دیو دژ آگه چو گشتم آگه
عدلش برهانیدم از این دیو ستمگر ۵۹/۷۰	وز جهل بنالیدم در مجلس علمش
تا نیایدش از این دیو فریبده نهیب ۲۵۴/۳	بر دل از زهد یکی نادره تعویذ نویس
چه زنی پتک بر این سرد و قوی سندان ۱۹۴/۴۶	چه روی از پس این دیو گریزنده
این صعب دیو جاهل بدمحضر ۲۲/۴۷	چون تو بسی به بحر درافگنده ست

۴- حیوان درنده، سبع

پلنگ بدخو:

دور دار از پلنگ بدخو رنگ ۱۷۶/۲۸	چون برآشفته گشت یک چندی
---------------------------------	-------------------------

سگ:

طمع بگسل ز خون و گوشت مردار ۹/۴۵	اگر با سگ نخواهی جست پر خاش
----------------------------------	-----------------------------

عقاب:

خلق نتواند گذشتن زین عقاب ۱۹۳/۲۸	جز بر اسب علم و بغل جست و جوی
----------------------------------	-------------------------------

باز سیه پیسه بی پرو و چنگال:

این باز سیه پیسه نگر بی پرو چنگال کو هیچ نه آرام همی یا بد و نه هال ۱۱۹/۱

نهنگ:

هیچ نترسی که تو را این نهنگ ناگه یک روز کشد در دهان؟ ۷/۶

نهنگ بدخو:

نهنگی بدخویست این زو حذر کن که بس پرخشم و بی رحمست و ناهار ۹/۳۸

عظیم نهنگ:

گرت هوش است و سنگ دار حذر ای خردمند، از این عظیم نهنگ ۱۷۶/۱۲

کرّه (شوم کرّه):

که خود زود بیندازد این شوم کرّه بناگاه در چاه هفتاد بازش ۲۳/۱۰

کرّه‌ی دور تاز:

بد پند و خاموش یک چند روزی یله کن بر این کرّه‌ی دور تازش ۲۳۱/۹

یار رده افکن و دشمن خندان:

حذر کن ز این رده افکن یارو بدخو دشمن خندان که تا خلقت نگیرد ناگهان شناسی آانش ۱۰۸/۴۲

تیر انداز (کنایی):

گویم، چرا نشانه‌ی تیر زمان کرد چرخ بلند جاهل پیدادگر مرا ۶/۳۱

عدو:

زین دیو وفا طمع چه می داری؟ هرگز جوید کس از عدو دارو؟ ۷۵/۵

ب) استعاره‌هایی که جامع آن‌ها گذرندگی و موقتی بودن و محقر بودن است. مانند: راه، کاروانسرا، سرا، خانه، برزن و